

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی
۰۸ جون ۲۰۱۷

"شورش علیه مرتجعان به حق است"

۱

هیچ کس به هیچ بهانه ای حق ندارد بر مردم فیر نماید

همین چند هفته قبل بود که ضمن نوشتن مطلبی، یادی از استاد تاریخ ما پوهاند داکتر "فاروق اعتمادی" نموده، نوشتم که به استناد گفته وی با وجود سپری شدن بیش از ۲۰۰ سال از صدور فرمان ناپلئون بناپارت جهت به قتل رسانیدن شورشیان پاریس، مؤرخین و دانشمندان علوم اجتماعی فرانسه می خواهند دلیل چنان گستاخی و قساوتی را که مردم خود را گلوله باران نموده است بدانند، از منظر تاریخی می توان نوشت هنوز مرکب آن نوشته خشکیده است که همه در عصر کنونی و با گذشتن بیش از ۲۰۰ سال از آن دیده درائی، در شهر کابل مشاهده نمودیم که نیروهای مسلح دستپورده امپریالیزم و ارتجاع، بر روی مظاهره کنندگانی که به حق علیه اداره مستعمراتی کابل شورش نموده بودند، آتش کشوده عده ای را به خاک و خون کشانیدند. در اینجا قبل از آن که دلقک رسوای امپریالیزم "اشرف غنی" را با "ناپلئون بناپارت" که به درجاتی از درون جنبش ضد سلطنتی قد برافراشته و در حد معینی بورژوازی بزرگ آنروز فرانسه را نمایندگی می نمود، صرف از جهت معینی مقایسه نمایم، نخست شما خوانندگان عزیز به خصوص نسل جوان کشور را به چند حادثه قسماً مشابه در تاریخ معاصر کشور جلب می نمایم باشد عطف به گذشته و استمداد از حقانیت شورش دیروز، ذهن آنهائی را که با تأسف رسانه های وابسته به امپریالیزم و اعلامیه سفارت امریکا در زمینه شورش بخشی از شهریان کابل علیه حاکمیت وابسته و دست نشانده امپریالیزم، از مسیر اصلی آن منحرف و چنان در مرداب تفرقه فرو برده که حتا گلوله باران مردم میهن ما را به وسیله سربازان مزدور و مدافع منافع امپریالیزم، صحه می گذارند، متوجه اوضاع عمومی و به خصوص "خود آنها" بنمایم.

بیش از نیم قرن قبل از امروز، سوم عقرب ۱۳۴۴، در حالی که بین ۱۶ الی ۱۷ سال عمر داشتم، برای بار اول شاهد فیر و آتش کشودن نیروهای نظامی دولت پادشاهی افغانستان بر روی مظاهره چیان بی سلاح بودم، صدای خشک و ترسناک فیر های ماشیندار در آنروز از یک سو و افتادن تنی چند از مظاهره چیان بر زمین مقابل شفاخانه قوای مرکز و در خون تپیدن بر زمین افتادگان، اگر از جانبی به مثابه یکی از پلیدترین و ناخوشایند ترین خاطره ها

تا امروز بر روانم تأثیر خود را دارد از جانب دیگر دو اعتقاد دیگر را نیز در ذهنم ایجاد و بارور نمود: نخست این که ترس از مرگ نمی تواند مرگ را از انسان دور نماید، وقتی مرگ به دنبال شکاری باشد چه بسا ممکن است اولتر از همه همان را شکار نماید که بیشتر از همه ترسیده و توان فکری حفاظت از خود را از دست داده باشد. به عبارت دیگر آن فیر ها در واقع مکتبی گردید که در آن نترسیدن از مرگ را بیاموزم.

دومین نکته، ضمن پیدایش نوعی نفرت و انزجار از کاربرد خشونت علیه مردم بی سلاح، به نوحی بر مبنای پراتیک خودم رسیدن به صحت حکم داهیانه صدر "مائو" که "شورش علیه مرتجعان را به حق" اعلام داشت، بود. زمان سپری شد سوم عقرب خیزش ها و جنبش های روشنفکری را به دنبال آورد، به سال ۱۳۴۸ یعنی زمانی که محصل بودم، زمانی که به تاریخ ۲۴ ثور ۱۳۴۸ به پوهنتون آدم خبر شدم که روز گذشته یعنی ۲۳ ثور، پولیس بر تظاهرات شاگران مکتب "ابن سینا" فیر نموده یک تن از متعلمان آن لیسه به نام "اصیل" را به قتل رسانیده اند.

با شنیدن خبر در اسرع وقت با اکثر رفقاء در تماس شده، در یک حرکت جمعی با تمام محصلان از تمام طیف های جنبش روشنفکری جهت پاسخ دادن به قساوت فاشیستی دولت، بنای تظاهرات پوهنتون را گذاشتیم. تظاهراتی که نه تنها بیش از ۵۷ روز به درازا کشید و افرادی چون من نوعی می بایست همه روز یک الی دوبار در بین مردم سخنرانی می کردیم، بلکه دامنه آن استادان پوهنتون را نیز فراگرفته، در نهایت برای اولین بار سلطنت را وادار ساخت تا بعد از بی نتیجه ماندن تعطیل هفت ماهه پوهنتون، رئیس کابینه ای را که باعث ریختن خون فرزند خلق "اصیل" شده بود، از کار برکنار و فرد دیگری را به جایش نصب نماید.

خلاف شرکت دنباله روانه سوم عقرب، شرکت آگاهانه و فعال این بار در تظاهرات یا همان مکتبی که در آن درس نفرت از امپریالیسم و ارتجاع و سگ زنجیری آنها شخص "ظاهر" و ایادی وابسته به آن هر ساعت و هر لحظه، چه آنگاهی که با دستان خالی در مقابل پولیس تا دندان مسلح خاندان طلانی می بایست می ایستادم، به مانند هم قطاران می زدم و می خوردم و چه آن گاهی در پای صحبت سایر سخنرانان از تاریخ جنایتبار سلسله طلانی می شنیدم و چه آن لحظاتی که خود داشته های آنروزی ام را با شنوندگان در میان می گذاشتم، "حقانیت شورش" و "نفرت" از حاکمان زورگو، مستبد و جبار، ماده حیاتی روز های آینده ام می گردید.

با گذشتن ده سال از شهادت مظلومانه فرزند خلق "اصیل"، می رسم به روز سوم حوت ۱۳۵۸، یعنی روزی که مردم کابل حماسه ها آفریدند و با حماسه آفرینی های شان نه تنها دریای خونی بین خود و اشغالگران به وجود آوردند، بلکه کاخ استبداد سوسیال امپریالیسم روس را چنان به لرزه در آوردند که گذشته از ریختن بنیان پیمان وارسا و دیوار برلین، آن امپراتوری جنایت پیشه را به قطعاتش تجزیه نمود و من هم جزئی از آن فعالانی بودم که جای دستانم تا امروز در مناطق افشار، خلع سلاح مأموریت های پولیس خوشحال مینه و کوته سنگی و ... مشهود بوده با وجود سپری شدن چیزی کم چهل سال از آن تاریخ، هنوز هم هستند کسانی که از آن حماسه ها یاد می کنند. **

شرکت فعال و در حدی رهبری کننده در قسمتی از تظاهرات آزادیخواهانه و ضد استعماری سوم حوت ۱۳۵۸ و مشاهده قساوت استعماری مزدوران روس و به حمایت از آنها ارتش به ظاهر سرخ تا مغز استخوان سیاه، که بی پروا بر روی مردم مظاهره چی گلوله فیر می نمودند، دیدن همزمان به خون خفته ای که فقط چند دقیقه قبل از آن با وی مشترکاً به پیش می تاختیم، گذشته از این که کوتاهی عمر را می رسانید و از انسان می خواست که برای زنده ماندن در تاریخ به پیش تازد و نفرت عمیق را از متجاوزان و مزدوران آنها عمیقتر می ساخت، این اعتقاد را که شورش علیه مرتجعان، متجاوزان و اشغالگران کاملاً به حق بوده و هیچ کسی حق ندارد بر روی مردم گلوله فیر

نماید، راسختر می ساخت.

در هر سه موردی که مختصری از زندگانی خودم و نسلی را که بدان تعلق داشته و برای همیشه به آنها و به آن تعلق خاطر خود را منوط می دانم، خلاف ما مظاهره چیان که دلایل خود را برای آغاز مبارزه و رزم جوئی خیابانی داشتیم، ارتجاع هار خاندان طلائی و بعد ها نوکران بی مقدار روس به هر خس و خاشاکی چنگ می انداختند، تا خود را حد اقل نزد افراد سطحی نگر و آنهایی که میل باطنی شان پذیرفتن استدلال ارتجاع و عوامل آن است تا گوش دادن به ندای به حق مردم سرک و خیابان، محق جلو دهند و با وجود آن که در آغاز جنبش روشنفکری بنا بر دلایل عدیده ای از جمله نفوذ عوامل سوسیال امپر یالیزم روس در درون جنبش روشنفکری، ضعیفتر از آن بود تا بتواند برتری مواضع خود را بر دشمنان خود بسادگی چیره سازد، با آنهم پیگیری عناصر انقلابی و درستی مواضع سیاسی اتخاذ شده موجب گردید که آن روز ها از طرف در دل تاریخ به مثابه روز های ارزشمند ثبت گردیده، گذشته از نامگذاری ده ها مجله و نشریه به آن نامها، همه ساله، طیف متعهد به دفاع از خون خلق، آن روز ها را گرامی بدارند.

از همین رو سوم عقرب، ۲۳ ثور، سوم حوت و ... در تاریخ مبارزاتی کشورجایگاه خاص و ثابت خود را احراز نموده اند.

وقتی به مغایرتها و وجوه اختلاف بین آن روز های تاریخی نگریسته می شود، شاید برای آنانی که نمی توانند قاسم مشترک بین آنها را دریابند، فهم این که چرا باید همه دارای ارزش و اعتبار باشند، ساده و آسان نیست، مگر آنهایی که آن قاسم مشترک را در وجود خیزش همگانی مردم و عکس العمل جنایتبار و خونین حاکمیت های ارتجاعی، وابسته و مزدور می یابند، گذشته از این که برای شان روشن می گردد که چرا آن روز ها با تمام مغایرتها، همه در دل تاریخ به مثابه روز های ارزشمند جای دارند، این را هم درک می نمایند که "شورش علیه مرتجعان به حق است" دیگر شعار نیست بلکه بیان یک حقیقتی است که پراتیک انسانها صحت آن را در اقضا نقاط جهان به اثبات رسانیده است.

پراتیکی که صداقت و وفاداری به تعهد نسبت به خیزش مردم و حمایت قاطع و بیدریغ از آن، معیارست برای تشخیص این که افراد، سازمانها و احزاب در کجا ایستاده اند، در کنار مردم و یا در دفاع از حاکمیت.

ادامه دارد

یادداشت:

*- عنوان اصلی مطلب، "شورش علیه مرتجعان به حق است" یکی از شعار های اساسی انقلاب کبیر فرهنگی سوسیالیستی در چین بود که از طرف شخص "صدر مائو" بیان شده است.

این شعار مبارزاتی که ده ها و صد ها میلیون از توده های به پا خاسته چین را به حرکت در آورده بود، به چند شکل دیگر در ادبیات مبارزاتی زبان دری نیز ثبت شده است:

"شورش به حق است"، "شور علیه مرتجعین به حق است".

این قلم آگاهانه با قبول این که برگردان و ترجمه یک مطلب از زبانی به زبان دیگر و چه بسا از سه و یا چهار زبان به زبان چهارمی و پنجمی، الزاماً رنگ پذیری زبان قابل استفاده را با خود حمل می نماید، روی دلایلی شعار مورد

نظر به شکلی که از نظر خودم کاملتر و بی نقص تر به نظر می رسد، نگاشته ام، امید با این کار به آنچه هدف
"صدر مائو" بوده بیشتر نزدیک شده باشم، تا سایر شعار ها.
** - امیدوارم روزی فرصت بیابم و آنچه را در روز سوم حوت ۱۳۵۸ از صبح زود الی شام بر من و رفقاء و
دوستان عزیزی که با هم بودیم گذشت، خدمت شما خوانندگان عزیز بنگارم.